



## بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در اشعار بختیار علی و آدونیس

هادی رضوان<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)

کوثر احمدی<sup>۲</sup>

(مقاله پژوهشی)

تاریخ دریافت: ۹ مهر ۱۴۰۳، تاریخ پذیرش: ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۴، صص. ۳۰-۱

DOI: [10.22034/jokl.2025.142175.1399](https://doi.org/10.22034/jokl.2025.142175.1399)

### چکیده

بختیار علی عشق را پدیده‌ای پیچیده و گاهی مخرب می‌بیند که علاوه بر پیوند انسان‌ها، می‌تواند به فروپاشی هویت‌ها و از خودبیگانگی منجر شود. در مقابل، آدونیس عشق را نیرویی متعالی و دگرگون‌کننده می‌داند که مرزهای اجتماعی و سنتی را از میان برمی‌دارد و انسان را به آزادی و بازتعریف خود سوق می‌دهد. در این تحقیق که با روش توصیفی-تحلیلی، با رویکرد پژوهش ادبیات تطبیقی مکتب آمریکایی، انجام شده است، هدف این است که از طریق تحلیل تطبیقی اشعار این دو شاعر، به چگونگی بازتاب مفاهیم عاشقانه در شعر عربی و کردی پرداخته و تضادها و اشتراکات آن‌ها نشان داده شود. نتایج نشان می‌دهند که علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی و زبانی، بختیار علی و آدونیس با بهره‌گیری از زبان و فرهنگ خود، عشق را به عنوان مفهومی پیچیده و چندوجهی به تصویر کشیده‌اند. این مفاهیم نه تنها بازتاب احساسات انسانی هستند، بلکه چالش‌های هویتی و فلسفی نیز به همراه دارند.

### کورتیه

به‌بختیار علی نه‌فین به دیاردمیه‌کی تاریشه‌دار و بری‌جار کارلکر نه‌بینی که جگه له پیومندی مرقه‌کان، نه‌توانی به دارپمانی شوناس و نامویی له خو بگات، له به‌برابردا نه‌دوئیس، نه‌فین وهک هیژکی به‌رین و گۆرانکار نه‌زانی که سنووری کۆمه‌لایمتی و دایی نه‌به‌زینی و مرقف به نازادی و ناسینه‌ودی خو ریتویتی نه‌کا. مه‌به‌ست لهم توژیژنه‌وه که به شیوازی ته‌وسیفی-شیکاری به رنچکه‌کی توژیژنه‌ودی به‌روارد کارانه له سهر قوتابخانه‌ی ته‌میری که نه‌نجام دراوه، ته‌ویه که له ریگای توژیژنه‌ودی به‌روارد کارانه‌ی شیعی ته‌م دوو شاعیره، به چۆنییه‌تی دنگدانوه‌ی چه‌مکی نه‌فیندارانه له شیعی عهریبی و کوردی بکۆلینه‌وه و دژبه‌ری و هاویه‌شیعی نه‌وان دهریکه‌وئ. ناکامی توژیژنه‌وه پیشانی نه‌دا که سهرپای جیاوازی فره‌هنگی و زمانی، به‌بختیار علی و نه‌دوئیس به کەلک‌وه‌رگرتن له زمان و فره‌هنگی خو‌یان، نه‌فین وهک چه‌مکیکی نالۆز و فره‌لایه‌ن ته‌کشینه‌وه. ته‌م چه‌مکانه نه‌ته‌نیا دهرخه‌ری هه‌ستی مرقفانه‌ن، به‌لگوو ناوژته‌ی کیشمه‌به‌ره‌ی شوناسی و فه‌لسه‌فیشن.

**واژگان کلیدی:** ادبیات تطبیقی، شعر عاشقانه، شعر کردی، شعر عربی، بختیار علی، آدونیس

**واژه‌گه‌لی سه‌ره‌کی:** ته‌ده‌بی به‌روارد، شیعی نه‌فیندارانه، شیعی کوردی، شیعی عهریبی، به‌بختیار علی، نه‌دوئیس

## ۱- مقدمه

ادبیات و شعر همواره به عنوان آینه‌ای برای بازتاب عمیق‌ترین احساسات و افکار انسانی، نقشی برجسته در فرهنگ و تمدن بشری ایفا کرده‌اند. در میان موضوعات متعدد، عشق یکی از بنیادی‌ترین و پربسامدترین مضامینی است که در طول تاریخ به شکل‌های گوناگون در آثار ادبی مطرح شده است. عشق در شعر نه تنها به عنوان یک تجربه فردی، بلکه به مثابه پدیده‌ای اجتماعی و فرهنگی، به بررسی و تحلیل‌های متفاوتی دست یافته است. در این میان، اشعار بختیار علی، شاعر و نویسنده کُرد و آدونیس، شاعر برجسته عرب، تجلی‌گاه دیدگاه‌های متنوعی نسبت به مفهوم عشق هستند.

هدف از این پژوهش، بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در اشعار این دو شاعر است تا به درک بهتری از نگرش‌های مختلف ادبیات معاصر کردی و عربی نسبت به عشق دست یابیم. انتخاب این موضوع ناشی از جایگاه برجسته این دو شاعر در ادبیات کُرد و عرب، و نیز تنوع رویکردهای آنان به عشق به عنوان مفهومی فلسفی، اجتماعی و عرفانی است. این مطالعه، علاوه بر پرداختن به ابعاد زبانی و هنری، به دنبال روشن ساختن تأثیر زمینه‌های فرهنگی و تاریخی در شکل‌گیری نگاه شاعران به عشق است و اساس کار را بر پاسخ به این پرسش‌ها قرار داده است:

۱- مضامین عاشقانه در اشعار بختیار علی و آدونیس چگونه تجلی یافته‌اند و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در بیان این مضامین در آثار این دو شاعر وجود دارد؟

۲- چه ویژگی‌هایی در پردازش مضمون عشق در اشعار بختیار علی و آدونیس وجود دارد و چگونه این ویژگی‌ها هویت و سبک شعری هر یک از آنها را شکل می‌دهند؟

۳- مضامین عاشقانه در اشعار بختیار علی و آدونیس چگونه پیچیدگی‌های عاطفی و هویتی انسان معاصر را بازتاب می‌دهند؟

برای انجام این پژوهش کتاب *شعریک ناسمان پر بوی له‌تستیری شیت* اثر بختیار علی و کتاب *أول الجسد آخر البحر* اثر آدونیس به عنوان جامعه آماری و مبنای کار، مطالعه و بررسی می‌شوند و ابتدا به بررسی مضامین عاشقانه در دو کتاب مذکور پرداخته و سپس با روش توصیفی-تحلیلی، با رویکرد پژوهش ادبیات تطبیقی مکتب آمریکایی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

## ۱-۱- پیشینه تحقیق

عشق در ادبیات یکی از موضوعات بنیادین است که همواره توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است. پژوهش‌های متعددی از زوایای مختلف به بررسی این مضمون پرداخته‌اند. در این میان، مفهوم عشق در ادبیات کردی و عربی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد که در پژوهش‌های مختلفی بررسی شده است. با این حال، تاکنون پژوهشی تطبیقی در خصوص عشق در اشعار بختیار علی و آدونیس صورت نگرفته است. خضری (۱۳۹۲) در پژوهش خود به تحلیل موضوع عشق در آثار این شاعر پرداخته و به این

نتیجه رسیده که مفهوم عشق در شعر ادونیس به‌طور پراکنده حضور دارد، به‌گونه‌ای که نمی‌توان اثری از او را بدون حس عشق تصور کرد. او همچنین بر ویژگی‌های هنری شعر ادونیس تأکید می‌کند و بیان می‌دارد که این شاعر نوگرا با بهره‌گیری از ابزارهایی چون تصویرسازی شاعرانه و ابهام، فضایی عمیق و چندلایه در اشعار خود ایجاد می‌کند.

دیباچی، لرستانی و باوان‌پوری (۱۳۹۴) به تحلیل ابیاتی از شعر شاعران دوره جاهلی عربی و دو شاعر کرد، طاهر بگ جاف و سید یعقوب ماهیدشتی، پرداخته‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در ادبیات عربی، به‌ویژه در دوره جاهلی، معشوق بیشتر به عنوان نمادی از زیبایی جسمانی و احوالات عاشقانه توصیف می‌شود، درحالی‌که در ادبیات کردی، شاعران بیشتر به توصیف معشوق و روابط عاشقانه‌ای با آن پرداخته‌اند و مسائلی چون هجران، شکایت از بخت و درخواست مهر از محبوب نیز در این اشعار نمود دارد.

بخشی‌زاده و رومیانی (۱۳۹۵) به تحلیل و بررسی تحول عاشقانه‌سرایی در ادبیات معاصر جهان پرداخته‌اند و تأثیر آراء رمانتیسم را بر گرایش به فردیت و عینیت در شعر معاصر بررسی کرده‌اند. در این راستا، در شعر شاملو، تصویری متفاوت و مثبت از معشوق ایرانی ارائه شده و همچنین نویسندگان به شعر نزار قبانی اشاره کرده و نشان می‌دهند که معشوقه نزار در این شعر به عنوان معشوقی تحت تأثیر فردیت شاعر ترسیم می‌شود. نتیجه‌گیری مقاله نشان می‌دهد که با بروز تحولات جدید در شعر، نگرش شاعران به معشوق تغییر کرده است و این تغییرات بارزترین نمونه‌های خود را در سیمای معشوق در اشعار شاملو و قبانی نشان می‌دهند. علاوه بر این، نویسندگان بر این اشاره دارند که در شعر ادونیس، سیمای معشوق به‌طور مشخصی قابل پیگیری نیست، اما مقایسه شعر او با نزار قبانی نشان‌دهنده گرایش شعر عاشقانه معاصر عرب به سمت شعر روایی است.

امین مقدسی و قیصری (۱۳۹۷) بر این نکته تأکید می‌کنند که ادونیس، به عنوان شاعر نوپرداز عرب، می‌کوشد از محدودیت‌های سنتی رهایی یابد و با پناه بردن به جهان رؤیا، زبان شعر را از قید و بندهای منطقی و قراردادی آزاد سازد. در اشعار نوپردازان عرب، عشق به‌طور ویژه از طریق ترکیب رؤیا و خیال به یک سفر درونی و احساسی تبدیل می‌شود که در آن مرزهای بین واقعیت و تخیل به‌طور کامل محو می‌شوند. نویسندگان همچنین بیان می‌دارند که ادونیس با استفاده از تصاویر و رمزهایی که قابلیت تأویل‌های متعددی دارند، عشق را به عنوان احساسی پیچیده و عمیق به تصویر می‌کشد که نمی‌توان آن را به معنای واحد و مشخصی محدود کرد.

کریمی (۱۳۹۹) در پژوهش خود به تحلیل سیمای زن در این رمان پرداخته و هدف آن بررسی نگاه نویسنده به زن و عشق است. او بیان می‌دارد که از میان نگاه‌های مختلف نویسندگان به عشق،

دیدگاه بختیار علی در این رمان بسیار قابل توجه است که عشق را به عنوان مفهومی والا و دست‌نیافتنی ترسیم می‌کند.

اگرچه پژوهش‌هایی مذکور به بررسی آثار بختیار علی و آدونیس پرداخته‌اند، تفاوت‌های بنیادینی میان این پژوهش‌ها و مقاله حاضر وجود دارد. پژوهش‌های پیشین عمدتاً بر تحلیل یک سویه آثار تمرکز کرده‌اند، درحالی‌که مقاله حاضر برای نخستین بار مضامین عاشقانه را در چارچوبی تطبیقی میان ادبیات کردی و عربی، با تأکید بر اشعار بختیار علی و آدونیس، مورد بررسی قرار می‌دهد. این مقاله درصدد است نه تنها شباهت‌ها و تفاوت‌های مفهومی عشق در آثار این دو شاعر را بررسی کند، بلکه تأثیر فرهنگ، تاریخ و زبان را نیز در شکل‌گیری این نگاه‌ها تحلیل نماید.

## ۲- عشق

عشق یکی از پیچیده‌ترین و غنی‌ترین مفاهیم انسانی است که در طول تاریخ، ادبیات و فلسفه به اشکال مختلف تفسیر و تجسم یافته است. عشق در ادبیات نه تنها به عنوان تجربه‌ای عاطفی و فردی، بلکه به عنوان یک مفهوم فلسفی و اجتماعی به تصویر کشیده شده است. این احساس، اغلب به عنوان نیرویی بنیادین شناخته می‌شود که انسان را به سوی کمال، زیبایی و پیوند با دیگران سوق می‌دهد. «عشق، فراتر رفتن از مرز دوستی است؛ حالتی که ممکن است در پارسایی یا فسق ظاهر شود، یا به دلیل نابینایی حسی نسبت به عیوب محبوب و یا حتی بیماری‌ای ناشی از وسواس، مردم را به سمت خود می‌کشاند. این جذب، گاهی برای ترکیب یا تسلط فکری رخ می‌دهد، و برخی آن را نوعی بیماری می‌دانند که شبیه به جنونی است که از دیدن زیبایی شکل می‌گیرد. گفته‌اند واژه عشق از «عَشَقَه» مشتق شده است، که نوعی گیاه پیچنده است؛ وقتی به درختی می‌پیچد، آن را خشک و نابود می‌کند. همین ویژگی در عشق نیز دیده می‌شود؛ هر که دچار آن شود، او را خشکیده و زرد می‌سازد» (دهخدا، ۱۳۴۶، ج ۳۰: ۲۶۵). عشق در ادبیات و شعر نمادی از انسانیت، پیچیدگی‌ها، و زیبایی‌های زندگی است که همواره در دل‌های خوانندگان و شنوندگان جای دارد. شاعران و نویسندگان در طول تاریخ از عشق به عنوان الهام‌بخش و نیروی محرکه‌ای برای خلق آثار بی‌نظیر استفاده کرده‌اند. عشق به مثابه نیرویی است که همواره توانسته است انسان‌ها را به وجد آورده، تغییر دهد و حتی به ورطه ناامیدی بکشاند.

هر شاعر با توجه به فرهنگ و زمان و شرایط اجتماعی خود، عشقی را که تجربه کرده یا آرزو می‌کند، به تصویر کشیده است. همچنین عشق به شاعران و نویسندگان این امکان را می‌دهد که آنان بتوانند به ابعاد ناشناخته‌ای از وجود انسانی دست یابند و تجربیات مشترک و در عین حال منحصر به فرد انسان‌ها را بازتاب دهند. عشق می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای بیان اندوه، شادی، امید، ناامیدی و بسیاری از احساسات دیگر عمل می‌کند. «با توجه به اینکه عشق از مضامینی است که بسیاری از شعرا به آن توجه کرده‌اند، اما همه آن‌ها در این زمینه موفق نبوده‌اند. برخی از شاعران، در تلاش برای

ابراز عمق و شور عشق، به اغراق و از بین بردن واقعیت می‌پردازند که باعث می‌شود مخاطب قادر به درک صحیحی از آن نباشد. یک شاعر موفق، همان شخصی است که توانایی دارد عشق را به شکلی که لذت‌بخش و موجب ارتباط عاطفی با مخاطب باشد، بیان کند. او باید تعبیرات مناسبی را انتخاب کند و بیشتر از همه باید در انتخاب خیالات و تعبیرات مناسب و اندیشه‌های شعری شده و داغ، دقت کند. این نیاز به توازن بین عمق درک انسانی و زیبایی‌شناسی زبان شعر، از ویژگی‌های بارز یک شاعر موفق است» (مناصره، ۲۰۰۶: ۵۶).

### ۱-۲- معجزه عشق

معجزه عشق به عنوان نیرویی قدرتمند و تغییردهنده در زندگی و احساسات شاعر، جلوه‌ای بی‌نظیر از تأثیرات عمیق خود را به نمایش می‌گذارد. عشق، در مفهوم عمیق آن، نه تنها یک احساس بلکه یک پدیده ماوراء الطبیعه است که قادر است تمامی ابعاد وجود انسانی را تحت تأثیر قرار دهد و دنیای درونی او را به شکلی اساسی دگرگون کند. این معجزه، با ایجاد تحولاتی درونی و بیرونی، شاعر را از محدودیت‌های روزمره رها کرده و به دنیای جدیدی از احساسات و تجربیات وارد می‌کند. تأثیرات عشق می‌تواند به شکل‌های مختلفی نمایان شود؛ از تجلیات زیبایی‌شناسانه و روحانی گرفته تا تغییرات عمیق در روان و زندگی اجتماعی شاعر. عشق می‌تواند همچون نیرویی کاتالیزور عمل کند که باعث بیداری و کشف ابعاد جدیدی از وجود انسان می‌شود، و او را قادر می‌سازد تا با قدرت بیشتری به مواجهه با چالش‌ها و دشواری‌های زندگی بپردازد. در واقع، این معجزه عشق نه تنها به معنای واقعی زندگی و احساسات شاعر را به شکلی عمیق و تغییردهنده در می‌آورد، بلکه او را در مسیر رشد و تحول شخصی قرار می‌دهد و دنیای ذهنی و عاطفی او را به سمت درک و تجربه‌های جدیدی هدایت می‌کند.

تو...

شوین بوویت و موعجیزه کردیتی به کات. مهرگینک له دهستدایه، به دهوری پړوحمددا ده‌گه‌پیت.

بیابان بوویت و موعجیزه کردیتی به دارستان. خه‌زانیکت هه‌یه، به‌سه‌ر دلمدا ده‌هریت.  
شه‌و بوویت و موعجیزه کردیتی به پړژ، تیشکینک هه‌یه، هه‌مووی خوری منی خنک‌اندووه.  
به‌رد بوویت و موعجیزه کردیتی به گیا، په‌گینک هه‌یه، تا دۆزه‌خی من پړچووه.  
هه‌وا بوویت و موعجیزه کردیتی به با، گپژنه‌نیکت هه‌یه تا ناو خوینی من پړیش‌تووه.  
نهرم بوویت و موعجیزه کردیتی به شمشیر، برینت هه‌وای گه‌رومی خویناوی کردووه.  
ده‌وا بوویت و موعجیزه کردیتی به زام، دهردت خه‌یالی منی بریندار کردووه.

تو...تو...

حه حقیقهت بوویت و موعجیزه کردیتی به خه‌یال، یادت وجودی منی ویران کردووه (علی،

۲۰۱۹: ۱۷).

ترجمه: تو ...

تو مکان بودی و معجزه تو را به زمان تبدیل کرد. مرگی در آستین داری، اطراف روح می‌گردد. بیابان بودی و معجزه به دارستان تبدیل کرد. خزانی داری، که روی دلم می‌بارد. شب بودی و معجزه به روز تبدیل کرد، تابشی داری، که تمام خورشید من را غرق کرده است. سنگ بودی و معجزه به گیاه تبدیل کرد، رگی داری که تا دوزخ من وارد شده است. هوا بودی و معجزه به باد تبدیل کرد، گردبادی داری که تا خون من رفته است. نرم بودی و معجزه به شمشیر تبدیل کرد، زخم‌ت هوای گلویم را خونین کرده است. درمان بودی و معجزه تو را به زخم تبدیل کرد، درد تو خیال من را زخمی کرده است. تو... تو... حقیقت بودی و معجزه به خیال تبدیل کرد، یادت وجود من را ویران کرده است.

در اینجا، شاعر با زبان ادبی خود، به بررسی تأثیرات عمیق و چند جانبه معشوق بر احساسات و زندگی‌اش پرداخته است. وی با استفاده از واژه موعجیزه (معجزه)، تحت تأثیر معشوق خود قرار دارد و او را به عنوان نیرویی تغییردهنده و تأثیرگذار معرفی می‌کند. همچنین، معشوق به عنوان یک نیروی ماوراءالطبیعه و قوی توصیف شده که بر تمام ابعاد زندگی و احساسات شاعر تأثیر می‌گذارد. این متن به شیوه‌ای شاعرانه و عمیق، تأثیرات معجزه‌آسای عشق و معشوق را در زندگی انسان به تصویر می‌کشد. در این توصیف، معشوق به مثابه نیرویی محوری نمایان می‌شود که تمامی عناصر طبیعی مانند "بیابان"، "دارستان"، "شب" و "روز" را به خود جذب کرده و به شکلی کامل زندگی شاعر را احاطه کرده است.

این جذب و تأثیرگذاری، نشان از هم‌آمیختگی کامل معشوق با طبیعت و جریان زندگی دارد، به گونه‌ای که هر کدام از این عناصر، بازتابی از حضور و نفوذ معشوق در زندگی شاعر است. شاعر با انتخاب واژه‌هایی همچون "گیا" (گیاه)، "هوا" (هوا) و "شمشیر" (شمشیر)، به تأثیر چندلایه و پیچیده معشوق اشاره می‌کند که هم‌زمان با زیبایی و طراوت، سختی و حتی درد را نیز به همراه دارد. این ترکیب از لطافت و سختی، نشان‌دهنده پیچیدگی عشق و تأثیرات متضادی است که بر روح و روان عاشق می‌گذارد. در ادامه، اشاره به "حه حقیقهت" (حقیقت) و "خه‌یال" (خیال) به تضاد و تناقضی درونی اشاره دارد که عشق ایجاد می‌کند؛ یعنی عشق هم‌زمان هم واقعیت‌های وجودی را تغییر می‌دهد و هم دنیای خیال و رؤیاها را غنی‌تر می‌کند. این تناقض و در هم تنیدگی میان واقعیت و خیال، نشان‌دهنده قدرت عشق در دگرگون ساختن همه ابعاد زندگی است. در نهایت، می‌توان گفت که این متن به زیبایی معجزه عشق را در تأثیرگذاری فراگیر و عمیقش به تصویر می‌کشد، عشقی که فراتر از جنبه‌های مادی

و حسی، به لایه‌های وجودی، فکری و حتی خیالی انسان نفوذ می‌کند و به طور کامل جهان درونی و بیرونی عاشق را تحت سیطره خود قرار می‌دهد.

و هک ئه‌سپیک به (با) وه به‌ستراییّت، به رۆحته‌وه به‌ستراوم  
 وهک بالّندهیه‌ک با داوێک، به پرووناکیه‌وه به‌ستراییّت، به تیشکته‌وه به‌ستراوم  
 وهک بیابانیک، به دره‌ختیکه‌وه به‌ستراییّت، به تۆوه به‌ستراوم  
 وهک خه‌نجه‌رێک به خوێنه‌وه به‌ستراییّت، به برینته‌وه به‌ستراوم  
 وهک ساعه‌تێکی ده‌ربه‌در به دواى رۆژێکدا رابکات، ئاوها راده‌که‌م  
 وهک شه‌پۆلیک به دواى ده‌ریادا رابکات، به دواتدا راده‌که‌م  
 وهک شه‌و، وهک هه‌ور، وهک خه‌زان دێم و ده‌رۆم  
 ئاوها به ئاسمان، به باران، به پاییزته‌وه به‌ستراوم  
 وهک نوتفه‌یه‌ک بۆ له دایکبوون بگه‌رێت... به جه‌سته‌ته‌وه به‌ستراوم  
 وهک فرمیسکیک که به بیهواییه‌وه نوساییّت... به ته‌نه‌ایته‌وه نوساوم (همان: ۴۷).  
 ترجمه: مانند اسبی که به باد بسته شده باشد، به روح گرده خورده‌ام  
 مانند پرنده‌ای که به تله، به روشنایی بسته شده، به تابشت گره خورده‌ام  
 مانند بیابانی، که به درختی بسته شده، به تو گره خورده‌ام  
 مانند خنجری که به خونی آغشته شده، به زخم بسته شده‌ام  
 مانند ساعتی در به‌در که به دنبال روز می‌رود، این‌گونه می‌روم  
 مانند موجی که به دنبال دریا می‌رود، به دنبال می‌آیم  
 مانند شب، مانند ابر، مانند خزان می‌آیم و می‌روم  
 مانند نطفه‌ای که به دنبال به دنیا آمدن می‌گردد، به جسمت گره خورده‌ام  
 مانند اشکی که به ناامیدی گره خورده، به تنهایی‌ات گره خورده‌ام.

این شعر به‌طور کلی معجزه عشق را به عنوان نیرویی عمیق، فراگیر و جاودانه به تصویر می‌کشد که فراتر از مرزهای زمانی و مکانی است و می‌تواند در همه ابعاد زندگی انسان و جهان تجلی یابد. عشق در این شعر نه تنها به عنوان یک احساس فردی، بلکه به عنوان نیرویی بی‌پایان و متصل‌کننده در تمام اجزای هستی دیده می‌شود، جایی که هیچ چیزی قادر به قطع کردن یا کاهش آن نیست. تکرار پیوندهای استعاره‌ای و تصویرهای طبیعتی در این شعر نشان می‌دهد که عشق به نوعی در هر چیز و هر رویداد جاری است، از پیوندهای انسانی گرفته تا ارتباط انسان با طبیعت، و حتی در شرایطی که ظاهراً هیچ پیوندی وجود ندارد.

این تصویرسازی‌ها نشان می‌دهند که عشق نه تنها در برابر زمان و تغییرات ایستادگی می‌کند، بلکه قدرتی معجزه‌آسا دارد که می‌تواند حتی در شرایط نابودی و مرگ نیز ادامه یابد و حتی جان دوباره‌ای به هر چیزی ببخشد. عشق در این شعر نه محدود به یک وضعیت یا احساس خاص است، بلکه در تمام عرصه‌های زندگی و هستی حضوری بی‌وقفه و بی‌پایان دارد. این نیروی عشق همچون یک جریان دائمی است که نمی‌توان آن را متوقف کرد یا تغییر داد، بلکه همواره در حال حرکت و تحول است. در حقیقت، معجزه عشق در این شعر به صورت پدیده‌ای مداوم، نیرومند و همیشه حاضر در دل تجربه‌های انسانی، به‌ویژه در لحظات سخت و در میان مشکلات و درگیری‌های زندگی، تجلی می‌یابد. عشق در اینجا به عنوان نیرویی که حتی در بدترین شرایط همچنان باقی می‌ماند و تمام وجود انسان را در خود می‌بلعد و آن را در مسیر رشد و تکامل هدایت می‌کند، تعریف می‌شود. این ویژگی‌های عشق، به‌ویژه قدرت آن در ایجاد تغییرات عمیق و تحولی بی‌وقفه در زندگی، آن را از سایر تجربه‌های عاطفی متفاوت می‌سازد و آن را به عنوان نیرویی معجزه‌آسا معرفی می‌کند که همواره می‌تواند زندگی انسان را دگرگون سازد.

أعْطِه، أَيُّهَا الْحُبِّ، جِسْماً جَدِيداً

حَيْث لَا يُمْكِنُ الرَّحِيلُ

شَاءَ أَنْ يَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ عُنُقِهَا عَالِياً، رَاحِلاً

فِي هَجِيرِ تَبَارِيحِهِ

دَفَنِي اللَّيْلُ فِي أَرْضِهِ

جِسْمَهُ الْأَوَّلَ الْقَتِيلَ

أَعْطِه، أَيُّهَا الْحُبِّ، جِسْماً جَدِيداً (أدونیس، ۲۰۰۳: ۳۳)

ترجمه: به او، ای عشق، جسمی نو ببخش

جایی که ترک کردن دیگر ممکن نباشد.

او خواست زمین را از گردن بگیرد، به بالا ببرید، و برود

در گرمای سوزان دردهایش،

شب در سرزمینش دفن کرد

جسم نخستینش را که کشته شده بود.

به او، ای عشق، جسمی نو ببخش.

شعر با عبارتی توجه‌برانگیز و محکم آغاز می‌شود: «أعْطِه، أَيُّهَا الْحُبِّ، جِسْماً جَدِيداً». این درخواست مکرر، نوعی فریاد وجودی است که در آن عشق همچون نیرویی الهی و معجزه‌گر به تصویر کشیده شده است. شاعر در میان مرگ و نابودی، دست به دامن عشق می‌شود، زیرا عشق در اینجا به مثابه

توان بازآفرینی و احیا مطرح می‌شود. عشق در این شعر نه صرفاً یک احساس عاطفی، بلکه پدیده‌ای کیهانی است که می‌تواند مرزهای مرگ و زندگی را جابه‌جا کند. هنگامیکه «دَفَنَ اللَّيْلُ فِي أَرْضِهِ جِسْمَهُ الْأَوَّلَ الْقَتِيلَ»، شاعر، شب را به عنوان نماد تاریکی و مرگ معرفی می‌کند که جسم نخستین را نابود کرده است؛ اما همین تاریکی با ورود عشق می‌تواند به نقطه‌ای از بازآفرینی تبدیل شود. عبارت «حيث لا يمكن الرحيل» بر جنبه ابدیت عشق تأکید می‌کند؛ عشقی که نه پایانی دارد و نه فراموشی در آن ممکن است. تصویر «أخذ الأرض من عُنُقِهَا عَالِيًا» نشان‌دهنده قدرت عشق برای فراتر بردن انسان از محدودیت‌های زمینی ایت، گویی عشق انسان را از خاک و زوال به افلاک و جاودانگی می‌برد. این شعر به وضوح بر مفهوم معجزه عشق تأکید می‌کند؛ عشقی که نه تنها دردها و رنج‌ها را در دل خود دارد، بلکه از میان همین رنج‌ها نیرویی برای بازسازی و تولدی دوباره می‌آفریند. شعر نشان می‌دهد که عشق می‌تواند مانند یک خالق، جسم و روح انسان را در چهره‌ای نوین احیا کند و زندگی را به شکلی دوباره متجلی سازد، گویی که عشق تنها راه عبور از مرگ به سوی حیات است.

هَـا هُوَ الْحَبُّ سَهْرَانِ

والليل، كالْفَجْرِ

يَمْضِي إِلَى كَهْفِهِ

والمحبون يَرْمُونَ أَسْمَاءَهُمْ

فی محابر لا يعرف الجبر فيها سوى مَوْتِهِمْ (همان: ۴۱).

ترجمه: اینک عشق بیدار است

و شب، همچون سپیده‌دم،

به سوی غار خود می‌رود

و عاشقان، نام‌های خود را

در مرکب‌هایی می‌اندازند

که در آن جوهر، چیزی جز مرگشان را نمی‌شناسد.

شعر به زیبایی مفهومی عمیق از عشق و مرگ را با هم ترکیب کرده است و تصویری از عشق را به عنوان نیرویی جدی و تراژیک به نمایش می‌گذارد. در این شعر، عشق نه فقط یک احساس ساده، بلکه نیرویی است که با شب و مرگ گره خورده است. ابتدا، عشق به عنوان «سَهْرَانِ» معرفی می‌شود که می‌تواند به معنای فشرده‌گی، خستگی یا حتی رنجی پایدار باشد که در شب و در دل تاریکی جاری است. این اشاره به شب و فجر که در کنار هم قرار گرفته‌اند، نشان‌دهنده تضاد و در عین حال تداوم است. شب که شبیه به فجر است، نشان‌دهنده پیوستگی بی‌پایان میان تاریکی و روشنایی است و این در نهایت با هم پیوند می‌خورد تا تصویر عشق و مرگ شکل گیرد. عبارت «يَمْضِي إِلَى كَهْفِهِ» به نوعی

عشق را به عنوان نیرویی می‌سازد که به سمت تاریکی و عمیق‌ترین نقاط وجود حرکت می‌کند. کلمه «کَهِف» اشاره به مکانی تاریک و دلتنگ دارد که می‌تواند نماد گم‌شدن در عمق خود یا به دام افتادن در عشق و مرگ باشد.

اما در این شعر، بخش «وَالْمُحِبُّونَ يَرْمُونَ أَسْمَاءَهُمْ فِي مُحَابِرٍ لَا يَعْرِفُ الْحَبْرُ فِيهَا سَوَى مَوْتِهِمْ» به طور خاص با مفهوم معجزه عشق ارتباط نزدیکی دارد. در اینجا، عاشقان نام‌های خود را در جوهر می‌ریزند و تنها چیزی که در این جوهر باقی می‌ماند، مرگشان است. این تصویر نمادین از عشق به گونه‌ای است که می‌تواند انسان را به مرز نابودی بکشاند، اما همین مرگ می‌تواند زمینه‌ساز یک بازآفرینی و تجدید حیات باشد. در واقع، عشق در اینجا نه تنها به نوعی به پایان رسیدن یا مرگ اشاره دارد، بلکه به شکلی رمزآلود، به یک چرخه جدید و احیا اشاره می‌کند. عشق می‌تواند انسان را در خود حل کرده و به او روحی تازه بخشد، حتی اگر این فرایند ابتدا به مرگ و نابودی به نظر برسد. این تضاد میان مرگ و زندگی، دقیقاً همان معنای معجزه‌آسا بودن عشق است، جایی که در دل فروپاشی‌ها، تولدی دوباره رخ می‌دهد و جهان می‌تواند از نو ساخته شود. در تمامی این اشعار و توضیحات، معجزه عشق به عنوان یک نیروی فراطبیعی و تغییر دهنده که به تمامی ابعاد زندگی انسانی وارد می‌شود، مطرح شده است.

با وجود این شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز قابل مشاهده است. در اشعار کردی و عربی، به نوعی تفاوت در تأکید بر جنبه‌های مختلف عشق مشاهده می‌شود. در شعر کردی، بیشتر تأکید بر تجلی‌های طبیعی و عینی عشق است که به صورت استعاره از موجودات طبیعی و عناصر فیزیکی (مانند بیابان، درخت، شب، روز، و غیره) بهره برده و عشق را به شکلی ملموس در دنیای مادی و طبیعی نشان می‌دهد. این تصویرسازی‌های مستقیم و استعاره‌ای، عشق را به جزئی از ساختارهای دنیوی تبدیل می‌کنند. از سوی دیگر، در اشعار عربی، بیشتر بر جنبه‌های فلسفی و عاطفی عشق تأکید شده است، جایی که عشق به عنوان نیرویی کیهانی و ابدی دیده می‌شود که می‌تواند انسان را از محدودیت‌های زمینی فراتر برده و به مرزهای افلاکی برساند. این نوع توصیف‌ها، عشق را بیشتر به صورت یک پدیده روحانی و متعالی می‌نمایند که قادر به بازآفرینی و احیای انسان در سطوح معنوی و کیهانی است. تفاوت دیگر در استفاده از تصاویر و نمادها است؛ در حالی که در شعر کردی بیشتر به طبیعت و تغییرات آن پرداخته می‌شود، در اشعار عربی بیشتر بر مفاهیم مرگ، بازآفرینی و تغییرات درونی انسانی تأکید شده است.

## ۲-۲- عشق به عنوان نیروی محرکه

عشق به عنوان یک نیروی محرک در فرآیندهای تحولی اجتماعی و فرهنگی حضور دارد؛ بسیاری از انقلاب‌ها، جنبش‌های اجتماعی و تحولات فرهنگی از دل عشق به عدالت، آزادی و انسانیت برخاسته‌اند. در عین حال، عشق می‌تواند جنبه‌های تاریکی هم داشته باشد؛ وقتی که از مسیر تعادل خارج شود،

می‌تواند به وابستگی، حسادت یا حتی تخریب منجر شود. اما در جوهره خود، عشق نیرویی خلاقانه و متعالی است که زندگی انسان‌ها را معنادارتر، ارزشمندتر و زیباتر می‌سازد. به واسطه عشق، انسان‌ها به هم نزدیک می‌شوند، احساس تعلق و امنیت می‌کنند و مهم‌تر از همه، درک عمیق‌تری از خود، دیگران و جهان پیرامون به دست می‌آورند. این تجربه غنی و چندوجهی از عشق، به عنوان یک نیروی محرکه بی‌پایان، قادر است مسیر زندگی را از سطوح فردی تا جهانی تغییر دهد و در نهایت به تحقق آرمان‌های بزرگ بشری منجر شود.

ته‌نیا ټه و بالښانه تیمار ده‌کات که به چاو نابینرین.

ټه و ټه‌ستیره نه‌خوشانه‌ی ده‌بیت به تیشکی ورد زامیان بدورینه‌وه،

ټه و برینه نه‌بینراوانه‌ی که له‌بهر ټه‌وه‌ی که نابینرین ټیمه ده‌کوژن.

ټه و زامی بچوکی سهر گوله‌کان تیمار ده‌کات، زه‌خمی نه‌بینراوی سهر پرووی ټاو، برینی

سهر په‌پړی کټیبه‌کان.

ټه و پزیشکی شته بچوکه‌کانه، پزیشکی ټه و روخانه‌ی هینده بچوکن پرووناکی له ناویاندا

جیگای نایته‌وه،

پزیشکی عه‌شقه بچوکه‌کان، که هینده بچوکن ناوی یار له ناویاندا جیگای نایته‌وه.

ټه و پزیشکی شاره بچوکه‌کانه، که هینده بچوکن په‌پوله‌یه‌ک له ناویاندا جیگای نایته‌وه

(علی، ۲۰۱۹: ۴۵).

ترجمه: تنها آن پرنده‌هایی را تیمار می‌کند که با چشم دیده نمی‌شوند.

آن ستاره‌های مریضی که باید با تابش کم دردهایشان را درمان کنیم،

آن زخم‌های پنهانی که به خاطر آنکه دیده نمی‌شوند ما را می‌کشند.

او زخم کوچک روی گل‌ها را درمان می‌کند، زخم پنهان روی آب، زخم روی برگه کتاب‌ها.

او پزشک چیزهای کوچک است؛ پزشک آن روح‌هایی که اینقدر کوچک هستند که روشنایی

در میان آن‌ها جای ندارد،

پزشک عشق‌های کوچک، که اینقدر کوچک‌اند که نام یار در میان‌شان جای ندارد.

او پزشک شهرهای کوچک است، که اینقدر کوچک هستند که پروانه‌ای در میان‌شان جای

ندارد.

در این شعر، عشق به عنوان نیروی محرکه‌ای عظیم و پیچیده که توانایی ایجاد تغییرات عمیق در زندگی و وجود فرد را دارد، به تصویر کشیده می‌شود. عشق در اینجا چنان پزشکی جادویی و شفا بخش که به فرد توانایی می‌دهد تا از درد و رنج‌های درونی عبور کند و به شکلی جدید از خود و دنیای اطرافش نگاه کند. این نیروی محرکه در درون فرد، به‌طور مستمر به تغییرات و تحولات عاطفی و

روانی می‌انجامد، به‌طوری که فرد را از دنیای تیره و تاریک خود بیرون می‌آورد و به دنیای روشن و تازه‌ای وارد می‌کند. این عشق که در دل خود قدرتی برای درمان، بازسازی و تجدید حیات دارد، نه تنها فرد را از زخم‌های گذشته نجات می‌دهد بلکه به او این امکان را می‌دهد که از نو بسازد، بیافریند و تغییراتی در روابط، تصمیم‌ها و مسیر زندگی‌اش ایجاد کند. به عبارت دیگر، عشق در این شعر به عنوان نیرویی محسوب می‌شود که قادر است از هیچ، چیزی بسازد و از ظلمت، روشنایی ایجاد کند. این نیرو به‌طور خاص در موقعیت‌های بحرانی و پرتنش به عنوان عاملی برای تسکین، آرامش و بازسازی وارد عمل می‌شود و حتی در زمانی که فرد قادر به دیدن و درک دقیق وضعیت خود نیست، همچنان به عنوان نیرویی پنهان و مرموز به تحولات مثبتی منتهی می‌شود.

عشق در این شعر به‌طور کلی به عنوان محرکی برای تغییرات عمیق در درون فرد عمل می‌کند، به‌گونه‌ای که تمام ابعاد زندگی او را تحت تاثیر قرار می‌دهد و او را به شکلی جدید و متعالی در مواجهه با چالش‌های مختلف قرار می‌دهد. این عشق نه تنها به فرد کمک می‌کند که از جراحات روحی و عاطفی خود رهایی یابد، بلکه او را قادر می‌سازد که به شکلی عمیق‌تر و معنادارتر با خود و دنیای اطرافش ارتباط برقرار کند.

شوینه کان پئوستان به هه‌وای تازه ههیه

کاته کان پئوستان به ئومیدی تازه ههیه

وهک ده‌ریا که هه‌میشه پئوستانی به شه‌پۆلی تازه ههیه

وهک شه‌و که هه‌میشه پئوستانی به ئه‌ستێره‌ی تازه ههیه

رۆژه‌کان پئوستان به تیشکی تازه ههیه

تیشک پئوستانی به مائی تازه ههیه... وهک تۆ ئه‌زیزم

وهک تۆ که پئوستانی به خه‌ونیکێ تر و به نووریکێ تر و به بایه‌کی تازه ههیه

ئاسمان پئوستانی به بالنده‌ی تازه ههیه... وهک پرووناکی... وهک پرووناکی که ده‌بینم

پئوستانی به چرای تازه ههیه (همان: ۱۲۵).

ترجمه: جاها به هوای تازه نیاز دارند

زمان‌ها به امید تازه نیاز دارند

مانند دریا که همیشه به موج تازه نیاز دارد

مانند شب که همیشه به ستاره تازه نیاز دارد

روزها به طلوع تازه نیاز دارند

مانند تو که به خوابی دیگر و نوری دیگر و به بادی دیگر نیاز داری

آسمان به پرنده تازه نیاز دارد... مانند روناکی... مانند روناکی که می‌بینم به چراغ تازه نیاز دارد.

در این شعر، شاعر با به‌کاربردن تصاویری از طبیعت، همچون دریا، شب، روز و آسمان، نشان می‌دهد که هیچ چیزی در جهان بدون تجدید و تازگی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. این تصاویر نماد نیاز مداوم به تغییر و نوآوری هستند و در این میان، عشق به عنوان نیرویی بی‌پایان و ابدی می‌تواند محرک این تحولات باشد. «شوئنه‌کان پیوستیان به هوای تازه هه‌یه» به این معناست که هر مکان، برای رشد و زندگی، نیاز به هوای تازه دارد، همان‌طور که عشق، در فضای قلب و زندگی انسان، به یک نیروی تازه تبدیل می‌شود که جریان زندگی را به حرکت درمی‌آورد و از توقف و سکون جلوگیری می‌کند. در همین راستا، زمان‌ها نیز نیازمند امید و نوید تازه‌اند تا از یکنواختی و دلسردی رهایی یابند، و این امید و تازگی دقیقاً همان چیزی است که عشق به همراه خود می‌آورد. استعاره‌های «وه‌ک دریا که همیشه پیوستی به شه‌پۆلی تازه هه‌یه» و «وه‌ک شه‌و که همیشه پیوستی به ئه‌ستیره‌ی تازه هه‌یه» بیانگر این است که عشق همچون دریا که نیاز به جریان‌های تازه دارد یا شب که به نور و ستاره‌ها برای روشنایی نیاز دارد، بدون جریان و تحول نمی‌تواند معنا پیدا کند.

این تحول و نیاز به تازگی نه تنها در طبیعت، بلکه در روابط انسانی نیز مشهود است؛ به‌ویژه در رابطه عاشقانه، جایی که هر دو طرف نیازمند دگرگونی و تجدید هستند تا بتوانند یکدیگر را درک کنند و رشد کنند. این تحول در عشق نه تنها به یک تجربه عاطفی محدود می‌شود، بلکه به نیرویی تبدیل می‌شود که هر جنبه از زندگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را به سمت رشد و بلوغ می‌برد. در این شعر، معشوق به عنوان همان نیروی محرکه‌ای شناخته می‌شود که به هر لحظه از زندگی انسان معنای تازه‌ای می‌بخشد و هر گام جدیدی که برداشته می‌شود، ناشی از این نیروی تغییرآفرین است. این نیروی عشق که همه چیز را به حرکت درمی‌آورد، زندگی را از هر نوع سستی و رکودی رهایی می‌بخشد و به آن هدف و معنا می‌دهد.

حَبّ

عبودیّه تنسکب حرّه

من أباریق أبدیّه.

الفجر یزین جسدّها

و جسدّها یزین اللیل.

عطرها فواصل و حرکات

فی کتاب جسدّها (آدونیس، ۲۰۰۳: ۱۲)

ترجمه: عشق

بردگی‌ای است که آزادانه جاری می‌شود

از کوزه‌های جاودانه،

سپیده دم جسمش را زینت می دهد،  
و جسمش شب را زینت می بخشد.  
عطرش، فاصله ها و حرکاتی است  
در کتاب جسم او.

در این شعر، عشق به عنوان یک نیروی بنیادی و همه جانبه تعریف شده که از محدوده های عادی تجربه انسانی فراتر می رود و به منبعی جاودانه و بی پایان تبدیل می شود. این عشق، در عین تسلیم و عبودیت، ماهیتی آزاد و رها دارد، گویی تسلیم عشق نه به معنای محدودیت بلکه به معنای دستیابی به آزادی مطلق است. شاعر با تأکید بر جاودانگی عشق، آن را سرچشمه ای بی انتها از حیات و حرکت می داند که نه تنها انسان، بلکه جهان را در بر می گیرد. عشق در اینجا تنها یک احساس یا هیجان نیست؛ بلکه نیرویی محرک و مداوم است که همچون جریانی ازلی، زندگی را در مسیر خود به حرکت درمی آورد. این نگاه، عشق را به یک نیروی محرکه کیهانی تبدیل می کند که جوهره تمام چیزها را در خود جای داده است. عشق به معنای حرکتی دائمی و بازآفرینی است که نه تنها در سطح عاطفی و فردی، بلکه در سطح هستی شناختی نیز عمل می کند. به عبارت دیگر، عشق به عنوان نیرویی که تمام مرزهای عینی و ذهنی را درمی نوردد، مفهومی فراگیر پیدا می کند و به نیرویی بدل می شود که به همه چیز معنا و حرکت می بخشد.

در چنین تعریفی، عشق از هر گونه غایت یا هدفی جدا می شود و صرفاً به دلیل ماهیت جریان یافته و رها شده اش ارزشمند است. این شعر عشق را در پیوند با جاودانگی، زیبایی و نظم جهان قرار می دهد؛ عشقی که نه محدود به لحظه های زودگذر، بلکه در تمامی لحظات هستی جریان دارد و همچون نیرویی حیات بخش، ارتباط میان عناصر هستی را ممکن می سازد. به همین دلیل، عشق در این نگاه، نه تنها یک نیروی محرکه فردی، بلکه عامل اصلی پویایی و ماندگاری جهان است. شاعر با چنین دیدگاهی عشق را به نیرویی اصیل و فراگیر ارتقا می دهد که سرچشمه همه چیز است و بدون آن، هیچ حرکتی در کار نخواهد بود.

کل حب شقی  
أو کما قال بعض مجانینه:  
السعادة فی الحب وهم  
لا أحبُّ لأخذ شیئاً  
لیس حبی قناعاً ولا رایة  
مثلاً یتدفق نبع  
مثلاً تشرق الشمس،

أحببتُ: فیض، ولا غایه  
 لیس حبی وهماً،  
 لیس حبی شقاء (همان: ۵۳).  
 ترجمه: هر عشقی رنج‌آور است،  
 یا به گفته برخی دیوانگانش:  
 خوشبختی در عشق، توهمی بیش نیست  
 من عاشق نمی‌شوم تا چیزی به دست بیاورم  
 عشقم نه نقابی است و نه پرچمی.  
 همچون جاری شدن چشمه  
 همچون طلوع خورشید  
 عاشق شدم، سرشار و بی‌هدف  
 عشقم نه توهمی است  
 نه رنجی.

عشق در این شعر، به عنوان نیرویی آزاد و بی‌هدف معرفی می‌شود که به‌طور طبیعی و پیوسته جریان دارد، همان‌طور که یک چشمه بی‌وقفه جاری است یا خورشید بی‌وقفه طلوع می‌کند. این تصویر نشان‌دهنده عشق به عنوان نیرویی است که نه در بند هیچ هدفی قرار می‌گیرد و نه به دنبال پاداش یا نتیجه‌ای خاص است. به جای آن، عشق به عنوان یک نیروی خالص و بی‌غایت مطرح می‌شود که از هرگونه جستجوی شقاوت یا وهمی رها است و تنها به جاری بودن خود اهمیت می‌دهد. به این ترتیب، شاعر عشق را نه به عنوان یک احساس زودگذر یا منبع رنج، بلکه به عنوان یک جریان بی‌پایان و زندگی‌بخش می‌بیند که به فرد انرژی و انگیزه می‌دهد بدون اینکه نیاز به هرگونه توجیه یا توضیح داشته باشد. شاعر با بیان اینکه «أحببتُ: فیض ولا غایه»، عشق را به عنوان یک نعمت یا فیض خالص، بدون هیچ چشم‌داشتی از دنیا و زندگی معرفی می‌کند که همانند یک نیرو، به‌طور خودجوش و بی‌هدف در جریان است و به فرد امکان می‌دهد تا از هر محدودیتی آزادانه عبور کند.

عشق به عنوان نیروی محرکه در هر دو متن نقش محوری دارد و به‌طور کلی در هر دو دیدگاه، عشق به عنوان نیرویی تغییرآفرین و زندگی‌بخش معرفی می‌شود که قادر است تحولات عاطفی و روانی عمده‌ای را در فرد به‌وجود آورد. در هر دو متن، عشق به عنوان نیرویی که انسان را از سکون و یکنواختی خارج کرده و به سوی تحول و نوآوری می‌برد، توصیف می‌شود. اما تفاوت‌های این دو نگاه در نحوه و دامنه تأثیر عشق است. در یکی از دیدگاه‌ها، عشق بیشتر به عنوان نیرویی درونی و شخصی است که به فرد کمک می‌کند تا از زخم‌های روحی و روانی رهایی یابد و دنیای جدیدی از درک و

ارتباط با خود و دیگران ایجاد کند. در این نگاه، عشق به‌طور خاص به درمان دردها، ترمیم روابط و بازسازی فردیت اشاره دارد و تغییرات عاطفی و فردی را در پی دارد. در مقابل، در نگاه دیگر، عشق بیشتر به عنوان نیرویی جهانی و کیهانی معرفی می‌شود که فراتر از فردیت عمل می‌کند و به عنوان عاملی برای حرکت و تکامل کل هستی تلقی می‌شود. این نگاه عشق را به عنوان نیرویی طبیعی و بی‌هدف می‌بیند که مستقل از خواسته‌ها و نیازهای فردی جریان دارد و هدف آن نه تغییرات شخصی بلکه حرکت به‌سوی یک حقیقت یا واقعیت بزرگ‌تر است. بنابراین، در حالی که نگاه اول بر ابعاد فردی و درونی تأکید دارد، نگاه دوم عشق را به عنوان نیرویی جامع و جهانی می‌بیند که زندگی و هستی را به حرکت درمی‌آورد.

### ۳-۲- عشق به عنوان پیوندی فرازمانی و فرامکانی

در این چارچوب، عشق به عنوان نیرویی متافیزیکی معرفی می‌شود که می‌تواند از تمامی محدودیت‌های جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی عبور کرده و پیوندی عمیق و جهانی میان انسان‌ها برقرار کند. این مفهوم در ادبیات و فلسفه به عنوان نیرویی توصیف می‌شود که بر موانع زمانی و مکانی غلبه کرده و ارتباطی معنوی و پایدار ایجاد می‌کند. داستان‌ها و افسانه‌های عاشقانه، که در آن‌ها عشق قادر است فاصله‌ها و جدایی‌ها را نادیده بگیرد، نمونه‌هایی از این نگاه هستند. در زندگی روزمره نیز عشق نیرویی است که از مرزهای جغرافیایی و زمانی عبور کرده و حتی در شرایط دوری، روابطی پایدار و عمیق شکل می‌دهد. این دیدگاه عشق را جوهره‌ای انسانی و پدیده‌ای جهانی می‌داند که علاوه بر تجربه فردی، نیرویی فراتر از محدودیت‌های محیطی است و در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، به عنوان پیوندی ابدی و معنوی در مرکز تجربه انسانی قرار دارد. بنابراین، عشق نه تنها محدود به شرایط خاص نیست، بلکه نیرویی است که همواره انسان‌ها را به یکدیگر متصل می‌کند.

ب‌ل‌ن‌د‌ی‌ه‌ ک به‌دوامان‌و‌ی‌ه،

به هم‌مو و‌ه‌ر‌ی‌ا و‌ن‌ی‌و‌ه‌ک‌انی ناو د‌ل‌ی‌ه‌و‌ه ت‌ه‌ماشامان ده‌کات.

ب‌ل‌ن‌د‌ی‌ه‌ ک به هم‌مو گ‌و‌ران‌ی‌ی‌ه غ‌ه‌م‌گ‌ی‌ن‌ه‌ک‌انی د‌ل‌ی‌ی‌ه‌و‌ه پ‌ه‌لامارمان ده‌دات.

ب‌ل‌ن‌د‌ی‌ه‌ ک که له مه‌ی‌دان‌ی‌ جه‌نگ‌دا به ناو لاش‌ه‌کان‌دا ر‌ا‌ده‌ک‌ین، به‌دوامان‌و‌ی‌ه.

که شه‌وان له ده‌ستی گ‌ور‌گ‌ه‌کان به پ‌ی‌ده‌شته‌کان‌دا ر‌ا‌ده‌ک‌ین، به‌دوامان‌و‌ی‌ه.

که گ‌و‌شت‌ی‌ ی‌ه‌ک ده‌خ‌و‌ین، سه‌یرمان ده‌کات.

و‌ه‌ک چ‌و‌ن مه‌له‌وان‌ی‌ ترساو د‌و‌ای که‌شت‌ی‌ی‌ه‌کان ده‌ک‌ه‌و‌یت، د‌وامان که‌وت‌و‌ه.

که‌سمان نازان‌ین چی ده‌و‌یت...

و‌ه‌ک چ‌و‌ن سه‌گ‌ی‌کی پ‌یر د‌و‌ای ر‌ا‌و‌چ‌ی‌ی‌ه‌کی پ‌یر ده‌ک‌ه‌و‌یت، به‌دوامان‌و‌ی‌ه.

که تهنه‌نگه کانمان پر ده‌کینه‌وه له گولله تماشامان ده‌کات.  
 که سه‌یری ده‌ریا ده‌کەین، تا هه‌وره‌کانی گیرفانی بدزین،  
 که سه‌یری پاسارییه‌کان ده‌کەین، بێده‌نگیه‌کان بدزین... به‌دوامانه‌وه‌یه (علی، ۲۰۱۹: ۴۲).  
 ترجمه: پرنده‌ای به دنبالمان است  
 با تمام دریا‌های گم شده داخل دلش نگاهمان می‌کند  
 پرنده‌ای با تمام آهنگ‌های غمگین دلش به ما حمله‌ور می‌شود  
 پرنده‌ای که در میدان جنگ در میان جسد‌ها می‌رویم، به دنبالمان است  
 که شب‌ها از دست گرگ‌ها و حیوانات فرار می‌کنیم، به دنبالمان است  
 زمانیکه گوشت یک‌دیگر را می‌خوریم نگاهمان می‌کند  
 مانند ملوانی که از ترس به دنبال کشتی می‌رود، دنبالمان می‌آید  
 هیچ کدامان نمی‌دانیم چه می‌خواهد  
 مانند سگ پیری که یک شکارچی پیر را دنبال می‌کند، دنبالمان می‌کند  
 زمانیکه تفنگ‌هایمان را از گوله پر می‌کنیم، نگاهمان می‌کند  
 زمانیکه به دریا نگاه می‌کنیم، تا ابرهای جیش را بدزدیم  
 زمانیکه به گنجشک‌ها نگاه می‌کنیم، آرامی را بدزدیم، به دنبالمان است.

در این شعر، پیوند عشق به عنوان مفهومی فرازمانی و فرامکانی با تصاویر مختلف و غنی از تضادهای انسانی و طبیعی به تصویر کشیده شده است. این پیوند، نه تنها محدود به زمان یا مکان خاصی نیست، بلکه در دل رویدادهای بزرگ تاریخی، جنگ‌ها، مرگ‌ها، و چالش‌های انسانی همچنان برقرار است. در تصویرسازی‌های شاعر، عشق به عنوان نیرویی مستقل از محدوده‌های فیزیکی و تاریخی ظهور می‌کند، نیرویی که با وجود جنگ و خشونت، با وجود دنیای پر از خشونت و مرگ، همچنان در دل انسان‌ها، به‌ویژه در لحظات بحرانی، وجود دارد و جاری می‌شود. در این شعر، با اشاره به مکان‌هایی همچون میدان جنگ، لاشه‌ها، و گورستان‌ها، به‌نوعی زندگی انسانی در معرض تهدید و بحران قرار می‌گیرد. این فضاهای مرگ و ویرانی، که نمادی از شکست‌ها، دردها، و از دست دادن‌ها هستند، برخلاف آنچه که انتظار می‌رود، به عنوان مکان‌هایی برای بروز و استمرار عشق به‌شمار می‌آیند. این تضادها و ناهم‌خوانی‌ها در واقع نماد پیوندی است که فراتر از زمان و مکان به‌طور مداوم در حال تغییر و تداوم است. عشق در چنین شرایطی نه تنها ابزاری برای بقای فردی، بلکه نیرویی جمعی و جهانی است که در میان تمام سختی‌ها و کشمکش‌های انسانی حفظ می‌شود. در نهایت، پیوند عشق در این شعر به عنوان چیزی بیشتر از یک احساس گذرا یا رابطه‌ای خاص در نظر گرفته می‌شود و به‌طور دائم در حرکت است و می‌تواند در هر لحظه از تاریخ، از هر نقطه از جغرافیا و از هر گوشه‌ای از

زندگی انسانی حضور داشته باشد. این عشق به‌طور ویژه در لحظات بحران و حتی مرگ و ویرانی، قدرت خود را در استمرار و وجود خود نشان می‌دهد و هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود.

شوینی تو نییه، به‌لکو شوینی تهنه‌ییه... ئەم ژێر دره‌خته پیرانه‌ی میوه‌ی مه‌ستانه ده‌گرن شوینی کهس نییه، به‌لکو شوینی غه‌مه... ئەم کوچه کۆنانه‌ی رێی شاعیرانه ده‌گرن شوینی عه‌قل نییه، به‌لکو شوینی مه‌ستیه... ئەم کتێبه ره‌شانه‌ی حه‌رفی عاشقانه ده‌گرن شوینی خودا نییه، به‌لکو شوینی منه... ئەم دێره تاریکانه‌ی کوفری جاویدانه ده‌گرن (همان: ۵۸).

ترجمه: جای تو نیست، بلکه جای تنهایی است... زیر این درخت‌های پیر که میوه مستانه میگیرند

جای هیچ کس نیست، بلکه جای غم است... این کوچ‌های کهنه‌ای که را شاعران را می‌گیرند جای عقل نیست، بلکه جای مستی است... این کتاب‌های سیاهی که حرف عاشقانه می‌گیرند جای خدا نیست، بلکه جای من است... این سطرهای تاریکی کفر جاودانه را می‌گیرند.

این شعر نشان می‌دهد که عشق نه تنها به زمان و مکان خاصی محدود نیست، بلکه از تمام چارچوب‌ها و قواعد معمولی که زندگی روزمره بر آن‌ها استوار است، فراتر می‌رود. درختان پیر، که با میوه‌های مست‌کننده‌شان تصویر می‌شوند، نمادی از عشق هستند که در دل تنهایی و انزوا، فراتر از گذر زمان، پدیدار می‌شود؛ جایی که زمان دیگر معنایی ندارد و تنها احساساتی مانند مستی و شور باقی می‌مانند. این تصویر، عشق را به عنوان نیرویی معرفی می‌کند که نه تنها در دل تنهایی، بلکه در مکان‌هایی که به نظر می‌رسد هیچ ارتباطی با زندگی اجتماعی و دنیای عادی ندارند، ریشه می‌دواند. کوچه‌های شاعرانه که محل گذر شاعران است، نمادی دیگر از عشقی است که در دل غم و اندوه و در مکان‌هایی که برای افراد عادی قابل درک نیستند، شکل می‌گیرد. این کوچه‌ها به نوعی محل عبور عشق و احساسات عمیق شاعرانه‌اند که فراتر از جهان مادی و ملموس، به دنیای ذهنی و خیالی شاعر وارد می‌شوند.

در اینجا، عشق به عنوان یک احساس فرازمانی و فرامکانی به تصویر کشیده می‌شود که در مکان‌هایی که نه به فرد و نه به جمع تعلق دارند، جلوه می‌کند؛ مکان‌هایی که تنها شاعران و عاشقان می‌توانند آن‌ها را تجربه کنند. همچنین، کتاب‌های عاشقانه با حروفی که در آن‌ها عشق به تصویر کشیده شده است، نمادی از عشق بی‌منطق و شورانگیزی است که در دنیایی فراتر از عقل و منطق معمول، وجود دارد. این کتاب‌ها نمایانگر عشقی هستند که فراتر از محدودیت‌های زمانی و مکانی و حتی خارج از چارچوب‌های منطقی و عقلانی، به وجود می‌آیند. در نهایت، دژهای تاریک که نماد کفر جاودانه‌اند، نشان می‌دهند که عشق حتی در تاریک‌ترین و غریب‌ترین نقاط هستی نیز حضور دارد. این

عشق، در تضاد با مفاهیم مذهبی و مقدس، به عنوان یک نیروی جاودانه و ابدی، به حیات خود ادامه می‌دهد و از تمامی محدودیت‌های مذهبی و اجتماعی فراتر می‌رود.

در مجموع، این متن به شکلی زیبا و عمیق نشان می‌دهد که عشق، به عنوان یک نیروی فرازمانی و فرامکانی، از تمامی مرزهای معمول زندگی انسانی فراتر می‌رود و به حوزه‌هایی دسترسی پیدا می‌کند که از دسترس عقل و منطق دور است. عشق در این توصیف، یک نیروی جهانی است که در مکان‌ها و زمان‌هایی که هیچ فردی انتظارش را ندارد، به شکلی بی‌پایان و جاودان ظهور می‌کند و به حیات خود ادامه می‌دهد. این نگاه به عشق، آن را به عنوان یک پدیدهٔ کیهانی و بی‌مرز به تصویر می‌کشد که قادر است تمامی قوانین و محدودیت‌های دنیای مادی را نادیده بگیرد و به عمیق‌ترین و تاریک‌ترین لایه‌های وجود انسانی نفوذ کند.

خرج الورد من حوضه لملاقاتها ،

کانت الشمس عریانه

فی الخریف، سَوَى خَیْطِ غَیْمٍ عَلٰی خَصْرِهَا .

هكذا یُولد الحب

فی القریة التي جئتُ منها (أدونیس، ۲۰۰۳: ۱۹).

ترجمه: گل‌ها از حوض خود بیرون آمدند تا به استقبال او بروند

خورشید در پاییز برهنه بود

جز رشته‌ای از ابر که بر کمرش بسته شده بود

این گونه عشق متولد می‌شود

در روستایی که من از آن آمده‌ام.

در این شعر، مفهوم عشق به عنوان پیوندی فرازمانی و فرامکانی از طریق تصاویر و استعاره‌هایی که شاعر از طبیعت و تغییرات فصلی استفاده کرده است، به‌روشنی نمایان می‌شود. آغاز شعر با تصویر «خرج الورد من حوضه لملاقاتها» به نوعی نشان‌دهندهٔ تولد و شروع جدیدی از درون طبیعت است. این تصویر، که به‌طور ضمنی به رشد و شکوفایی یک احساس یا عشق اشاره دارد، نشان می‌دهد که عشق از دل طبیعت و پیوند با محیط بیرونی متولد می‌شود و از مرزهای زمان و مکان عبور می‌کند. همچنین، با اشاره به «الشمس عریانه فی الخریف»، شاعر به‌طور غیرمستقیم تضاد بین فصول و تغییرات طبیعت را به عنوان نمادی از تحول در عشق به‌کار می‌برد. خورشید که در پاییز عریان است، نماد بی‌پناهی و شکنندگی است، که همانند انسان‌ها در معرض تغییر و تحول قرار دارد. این سادگی و خاموشی طبیعت، در کنار تصویر «خیط غیم علی خصرها»، به‌نوعی نشان‌دهنده آن است که عشق همواره در درون خود یک پیچیدگی و لایه‌های پنهان دارد که تنها از خلال روابط عاطفی و زمانی

می‌توان آن را درک کرد. شعر به‌طور واضح عشق را نه تنها به عنوان یک احساس فردی یا مقطعی، بلکه به عنوان یک نیروی جهانی و طبیعی که از زمان و مکان فراتر می‌رود، می‌بیند. «هكذا یولد الحب» در انتهای شعر به‌نوعی بیانگر این است که عشق در هر زمان و مکانی ممکن است متولد شود، نه در محدودیت‌های یک دوران خاص، بلکه در دل جریان‌های جهانی و طبیعی. این بیان، عشق را به عنوان یک نیروی پیوسته و دائمی معرفی می‌کند که به‌طور طبیعی از دل تغییرات و تحولات درونی و بیرونی جهان شکل می‌گیرد. پیوند عشق در این شعر نه تنها در یک مکان خاص (روستا) بلکه در قالب تحولی جهانی و دائمی در طبیعت مطرح می‌شود.

لا الزمانُ سریر ولا الأرضُ نوم،

شجرُ الحب عار

والمكان الذی شاءه الحب دون غطا

. أترى، أيقظُ الليلُ أحلامه

وهی الآن ترکضُ فی شارع الشمس؟ ظنّی

أن هذی الشمس التی تتّأب

فی فلك الحب

لیست علی الأرض إلا جراحاً.

سأغنی لهذا المكان المضاء

بخطام المحبّین قبلی،

لیس هذا الوجود سوى فُسحه للغناء (همان: ۱۱۸).

ترجمه: نه زمان تخت است و نه زمین خواب

درخت عشق برهنه است

و مکانی که عشق خواسته بدون پوشش است

آیا شب خواب‌هایش را بیدار کرده

و اکنون در خیابان خورشید می‌دود؟

گمانم

که این خورشیدهایی که در مدار عشق خمیازه می‌کشند

هیچ چیز جز زخم‌هایی روی زمین نیستند

برای این مکان که روشن است

با تکه تکه‌های عشقان پیش از من، خواهیم خواند

این وجود، چیزی جز مکانی برپا آواز خواندن نیست.

شعر به زیبایی، عمق مفهوم عشق را به عنوان پدیده‌ای فرامکان و فراتر از زمان به تصویر می‌کشد و از طریق تصاویری که ارائه می‌دهد، به تحلیل و تفسیر این حقیقت می‌پردازد که عشق نمی‌تواند به سادگی در چارچوب‌های محدود زمانی و مکانی قرار گیرد. شاعر با بیان «لا الزمانُ سریر ولا الأرضُ نوم» به صراحت تأکید می‌کند که عشق به مرزهای فیزیکی یا تاریخی محدود نمی‌شود و از این قید و بندها فراتر می‌رود. این بیان نشان‌دهنده این است که عشق به نوعی در دنیای غیرقابل لمس و فرامکان وجود دارد و نمی‌توان آن را در یک مکان خاص یا زمان معین محصور کرد. در ادامه، زمانی که شاعر از «و المكان الذی شاء الحب دون غطا» صحبت می‌کند، به این اشاره دارد که عشق در وضعیت خالص و حقیقی خود، به هیچگونه پوشش یا محدودیت نیاز ندارد و به صورت بی‌پرده و مستقل از قالب‌های ظاهری، وجود دارد.

تصویر شب که رؤیاهایش را بیدار کرده و در «خیابان خورشید» در حال حرکت است، نشان‌دهنده این است که عشق در حالتی از بیداری و نورانیت است که به صورت شفاف و روشن در حال ظهور و تجلی است. این تصویر به ما می‌گوید که عشق، حتی در نورانیت و زیبایی خود، همچنان با «خورشیدهای خمیازه‌دار در مدار عشق» و «زخم‌های روی زمین» همراه است که نشان‌دهنده این است که عشق با وجود زیبایی و درخشندگی‌اش، با دردها و زخم‌هایی که از تجربیات و تاریخ عاشقان پیشین ناشی می‌شود، گره خورده است. در پایان، شاعر با اشاره به این «لیس هذا الوجود سوى فُسحة للغناء» که به معنای این است که کل هستی و وجود به عنوان فضایی برای ابراز و تجلی عشق از طریق هنر و شعر عمل می‌کند. این عبارت به وضوح نشان می‌دهد که عشق به عنوان پدیده‌ای فرامکان و فراتر از زمان، در هر نقطه از هستی حضور دارد و از طریق زیبایی و هنر، به بیان و ظهور خود ادامه می‌دهد و از محدودیت‌های زمانی و مکانی عبور می‌کند.

این تحلیل به ما کمک می‌کند تا درک عمیق‌تری از طبیعت عشق به عنوان یک حقیقت جهانی و نامحدود پیدا کنیم. عشق به عنوان یک پدیده فرامکان و فراتر از زمان، به طور مداوم از محدودیت‌های فیزیکی و تاریخی عبور می‌کند و به ما یادآوری می‌کند که این احساس عمیق و بنیادی، در هر زمان و مکانی قابلیت بروز و تجلی دارد. در حقیقت، عشق، به عنوان یک نیروی مافوق‌زمانی و فراگیر، با وجود جراحات و دردهایی که از تجربیات گذشته به ارث می‌برد، همچنان به زندگی و ظهور خود ادامه می‌دهد. این پدیده نه تنها به دلیل ماهیت ذاتی‌اش از مرزهای زمانی و مکانی عبور می‌کند، بلکه به وسیلهٔ هنر و زیبایی، توانایی خود را در ابراز و تجلی به اثبات می‌رساند. در هر دو شعر، عشق به عنوان نیرویی فراتر از زمان و مکان معرفی می‌شود که از مرزهای جغرافیایی، تاریخی و فیزیکی عبور می‌کند و در دل سخت‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط انسانی ادامه می‌یابد.

در شعر کردی، عشق نه تنها در زمان‌های صلح و آرامش، بلکه در میانه جنگ‌ها، مرگ‌ها و شرایط بحرانی نیز حضوری مستمر دارد. همین طور در شعر عربی، عشق از دل طبیعت و تحولات فصلی، در برابر تغییرات و بحران‌ها، به وجود می‌آید و ادامه می‌یابد. در هر دو متن، تصویرسازی‌ها و استعاره‌ها نشان‌دهنده این است که عشق تنها یک احساس فردی یا گذرا نیست، بلکه نیرویی جهانی است که در هر زمان و مکانی، حتی در شرایط دشوار، به وجود می‌آید و انسان‌ها را به هم متصل می‌کند. این درک از عشق، هم در شعر کردی و هم در شعر عربی، آن را به عنوان نیرویی جاودانه و مستقل از چارچوب‌های فیزیکی و زمانی معرفی می‌کند که در دل انسان‌ها، حتی در تلخ‌ترین لحظات، جاری و زنده می‌ماند. با وجود شباهت‌های بسیاری که در هر دو شعر دیده می‌شود، تفاوت‌هایی نیز در شیوه‌های بیان و تصاویری که برای عشق به کار رفته وجود دارد. شعر کردی بیشتر به تضادهای انسانی و طبیعی می‌پردازد و عشق را در دل فضاهایی چون میدان جنگ، گورستان‌ها و لاشه‌ها می‌جوید، که این فضاها نمادهای سختی، رنج و خشونت هستند، ولی عشق همچنان در این مکان‌ها زنده می‌ماند. در مقابل، شعر عربی بیشتر بر تصاویر شاعرانه و زیبای طبیعی تأکید دارد و عشق را از خلال فصول، خورشید و غیم به عنوان نیرویی طبیعی و کیهانی معرفی می‌کند که در دنیای ذهنی و فلسفی بروز می‌کند. همچنین، در شعر کردی، عشق به عنوان نیرویی انسان‌محور و اجتماعی که در برابر تاریخ و بحران‌ها ایستادگی می‌کند، نمایان می‌شود، اما در شعر عربی عشق بیشتر به عنوان یک نیروی جهانی و فرامادی است که از محدودیت‌های عقل و زمان عبور می‌کند و در دنیای ناملموس تجلی می‌یابد.

#### ۴-۲- مرگ زود هنگام عشق و بحران هویتی در شعر

مرگ زود هنگام عشق و بحران هویتی در شعر به مفهوم فروپاشی سریع روابط عاشقانه و تأثیر آن بر هویت فردی و اجتماعی معشوق و عاشق اشاره دارد. مرگ زودرس عشق می‌تواند ناشی از فشارهای اجتماعی، فرهنگی، جنگ، مهاجرت یا حتی ناتوانی انسان معاصر در درک عواطف عمیق باشد و در نتیجه، فرد را با نوعی از خودبیگانگی و بحران هویت مواجه می‌سازد. شعر، به عنوان بازتابی از این واقعیت، هویتی گسسته را به تصویر می‌کشد که در آن عشق دیگر مایه نجات یا معنا نیست، بلکه نشانه‌ای از فروپاشی درونی فرد و جامعه است. عاشق در این وضعیت، میان گذشته‌ای ازدست‌رفته و آینده‌ای نامعلوم معلق می‌ماند و این معلق‌بودن، هویتش را شکننده، ناتمام و آسیب‌پذیر می‌سازد. مرگ عشق در چنین بستری نه تنها به معنای پایان یک رابطه، بلکه فروپاشی بنیادی باورها و معنایی است که فرد به آن‌ها تکیه داشته و از دست‌دادن آن‌ها، او را در برابر خلأ وجودی و بحران معنا قرار می‌دهد.

تۆ دَییت و پَیم ده‌لیی عاشقتم،

دهستم ده‌گریت و دهمبه‌یته سهر جیگا،  
ماچم ده‌که‌یت،  
به‌لام تۆ تۆ نیت...  
تۆ بوویت به بووکه شووشه.  
من دیم و پیت ده‌لیم عاشقتم،  
دهستت ده‌گرم،  
ده‌تیه‌مه سهر جیگا،  
به‌لام من من نیم...  
من ده‌میکه من نیم...  
من بووم به بووکه شووشه (علی، ۲۰۱۹: ۳۵).  
ترجمه: تو می‌آیی و به من می‌گویی که عاشقت هستم  
دستم را می‌گیری و من را به جایم می‌بری  
مرا می‌بوسی  
اما تو، خودت نیستی...  
تو به یک عروسک شیشه‌ای تبدیل شده‌ای  
من می‌آیم و به تو می‌گویم که عاشقت هستم  
دستت را می‌گیرم  
و تو را سر جایت می‌برم  
اما من، من نیستم  
من خیلی وقت است که من نیستم  
من به عروسک شیشه‌ای تبدیل شده‌ام.

این متن به طرز پیچیده‌ای به مفهوم از خودبیگانگی و فروپاشی هویت در بطن یک رابطه عاشقانه اشاره دارد. در ابتدا، شاعر با زبانی پر از احساس و عشق، از لحظات نزدیکی با معشوقش سخن می‌گوید. این لحظات، در نگاه اول، نمادهایی از یک رابطه عاشقانه عمیق و پرشور هستند. اما با یک تغییر ناگهانی در لحن و معنا، شاعر به یک حقیقت تلخ و تکان‌دهنده اشاره می‌کند: معشوقی که این‌چنین به او نزدیک است و این‌گونه ابراز عشق می‌کند، در واقع، دیگر خود واقعی‌اش نیست و به «بووکه شووشه» (عروسک شیشه‌ای) تبدیل شده است. این تعبیر، در ادبیات نمادی از چیزی است که ظاهرش زیبا و درخشان است، اما درونش خالی از هرگونه حس و معناست؛ چیزی که ظاهری جذاب و شکننده دارد

اما فاقد روح و اصالت انسانی است. در ادامه، این روند برای خود شاعر نیز اتفاق می‌افتد. او هم با همان حرکات و عبارات عاشقانه، به ظاهر در حال ابراز عشق است، اما به این واقعیت پی می‌برد که دیگر خود واقعی‌اش نیست. او هم، همانند معشوقش، به «بوکه شووشه» تبدیل شده است. این تکرار، نشان‌دهنده فرآیند تدریجی از خودبیگانگی در یک رابطه است؛ فرآیندی که در آن، هر دو طرف رابطه به تدریج از هویت واقعی خود فاصله می‌گیرند و به چیزی مصنوعی و بی‌جان تبدیل می‌شوند. این تصویر، انتقادی است به روابط انسانی که به مرور زمان، به جای عمیق‌تر شدن و یافتن معنای بیشتر، تبدیل به بازتابی سطحی و مصنوعی از انتظارات و نقش‌های اجتماعی می‌شوند. این فروپاشی هویت در متن، نشان‌دهنده بحرانی عمیق‌تر در جامعه است؛ بحرانی که در آن انسان‌ها به جای زندگی کردن به معنای واقعی کلمه، در حال ایفای نقش‌هایی هستند که نه از درونشان برمی‌آید و نه منعکس‌کننده ذات حقیقی آن‌هاست.

بۆ به‌هاراتی ره‌شی خۆی کرد به‌سەر ئەم خوانەدا؟!

بۆ خۆیی تاریکی خستە سەر ئەم سفرەیه.

ره‌شه هەر سیۆیک ئەو باغەوانی بیّت.

چ میوه‌یه‌ک هه‌یه ئەو بیهێنێت و به‌ ئاوی غەم نەشۆرایێت.

چ ئاویک هه‌یه ئەو بیهێنێت و له‌ گۆزە‌ی حەسەرەت نە‌ژرایێت.

به‌هۆی ئەو بوو که‌ زه‌یتونی ئە‌مشه‌و هه‌موو تال بوو،

به‌هۆی ئەو بوو که‌ چای ئە‌م به‌یانیه‌ پر بوو له‌ شه‌ کری ره‌ش.

ئە‌ی عە‌شقی مردوم ئە‌وه‌ تۆ بوویت داوه‌تی سیۆی وه‌ک زرده‌په‌رت کردم،

داوه‌تی هه‌ناری باغاتێ غەم، داوه‌تی گیای ژه‌هراویت کردم،

داوه‌تی سه‌ر خوانی خالی و سه‌ر سو‌فره‌ی ته‌م...

به‌هۆی تۆوه به‌یانیم پر بووه له‌ نانی خوێنین، به‌رچاییم بوته شیرێ وه‌حشه‌ت، زادم بوته

هه‌نگوینی غەم (همان: ۳۶).

ترجمه: چرا بهار سیاه خود را به این سفره آورد

چرا نمک تاریکی خود را سر این سفره گذاشت.

سیاه هست هر سیبی که او باغبانش باشد

چ میوه‌ای هست که او بیاورد و با آب غم شسته نشده باشد

چ آبی هست که او بیاورد و از کوزه حسرت ریخته نشده باشد

به خاطر او بود که زیتون امشب تمامش تلخ بود

به خاطر او بود که چایی این صبح از شکر سیاه پر شده بود

ای عشق مرده‌ام تو بودی که من را به سبب زردپرت دعوت کردی  
دعوت انار باغ‌های غم، دعوت گیاه زهرآلودت کردم  
دعوت به خانه خالی و سفره غم...  
به خاطر تو صبحم پر شده است از نان خونین، خوراک صبحانه‌ام شیر ترس و وحشت است و  
زاد و توشه‌ام عسل غم و اندوه.

این شعر نمایشی عمیق و تأثیرگذار از تجربه تلخ مرگ عشق و بحران هویتی است که شاعر آن را با زبانی نمادین و سرشار از تصاویر غنی به تصویر کشیده است. فضای شعر تیره و غم‌انگیز است و نشانه‌های زوال و ازهم‌پاشیدگی در جای‌جای آن دیده می‌شود، به گونه‌ای که عشق از جایگاه امیدبخش و زندگی‌ساز خود فرود آمده و به منبعی از رنج، تلخی و ناامیدی بدل گشته است. شاعر با خلق تصاویری از ناکامی و فروپاشی، جهانی می‌سازد که در آن، هرآنچه روزی مظهر زایش و باروری بوده، اکنون به‌طور کامل از معنا تهی شده است. بحران هویتی که در این شعر جریان دارد، به واسطه پیوند میان عشق و هویت عاشق نمایان می‌شود. عشق در اینجا نه تنها در ذات خود مرده، بلکه با نابودی‌اش، هویت عاشق را نیز به چالش کشیده و او را در میان جهانی از درد و بیگانگی سرگردان کرده است. شاعر به کمک زبانی استعاری و فضایی سراسر از تضاد میان زندگی و مرگ، تجربه‌ای را روایت می‌کند که در آن، عشق به سرنوشت زودهنگام نابودی دچار شده و عاشق را در میان احساسات متناقضی از خشم، یأس و سرخوردگی رها کرده است. این شعر، تصویری از نابودی درونی انسانی است که نه تنها رابطه عاشقانه خود را از دست داده، بلکه در این مسیر، معنای زندگی و حتی وجود خود را نیز گم کرده است. شاعر با بیانی قدرتمند و تأثیرگذار، جهانی می‌سازد که عشق و هویت به‌صورت همزمان به ورطه زوال کشیده شده‌اند و این دوگانگی دردناک، صدای انسان معاصری را بازتاب می‌دهد که در برابر زوال ارزش‌ها و باورهایش، تسلیم شده است.

اَقْرَأِیْ اَنْتِ یَا نَشْوَةُ الْحُبِّ

من غیر رمز ولا توره

جَسَدُ الْمَعْصِیَةِ

واصرخی: هَيْتَ لَكَ

عاشقی

أیهَا الْفَلَکُ (ادونیس، ۲۰۰۳: ۳۵).

ترجمه: خوانده شو، ای لذت عشق

بدون رمز و ابهام،

جسم گناه را،

و فریاد بزن. بیا به سوی من،  
ای عاشق  
ای فلک.

در این شعر، به وضوح تصویری از عشق ناکام و از هم گسیخته را به نمایش می‌گذارد که در آن، احساسات عاشقانه به مرزهای بحران و گناه کشیده شده‌اند. عبارت «جَسَدُ الْمُعْصِيَةِ» (بدن گناه) نشان‌دهنده این است که عشق - که باید به عنوان یک نیروی سازنده و مثبت در زندگی انسان عمل کند - اکنون به چیزی آلوده و ناپاک تبدیل شده است. این امر نه تنها از شکست در عشق بلکه از احساس گناه و بی‌معنایی در دل عاشق حکایت دارد. بخش دیگر شعر، «واصرخی: هَيْتَ لَكَ» (و فریاد بزن: این است تقدیر تو) به نوعی از پذیرش تقدیر تلخ اشاره دارد که عاشق را در برابر تقدیر خود تسلیم کرده است؛ گویی او هیچ راهی جز پذیرش این سرنوشت ندارد. این نشانه‌ای از بحران هویتی است که در آن عاشق نه تنها خود را در عشق از دست داده بلکه در برابر آن تسلیم شده و احساس می‌کند که هویت و احساساتش از کنترل او خارج شده است. در این شعر، عنصر «نشوة الحب» (نشوه عشق) به عنوان یک حالت موقتی و گذرا معرفی می‌شود که به جای ایجاد پایه‌ای ثابت و پایدار در زندگی عاشق، به چیزی ناپایدار و زودگذر بدل شده است. این وضعیت از خودبیگانگی و زوال درونی در کنار معصیت و گناه، عملاً نشان‌دهنده مرگ زود هنگام عشق است که دیگر به شکل مثبت و سازنده‌ای در زندگی فرد حضور ندارد. در نهایت، با استفاده از عبارت «ایها الفلک» (ای دایره)، شاعر اشاره به چرخه‌ای بی‌پایان و پر از درد و ناامیدی دارد که در آن عاشق گویی در یک مدار بسته گرفتار شده و نمی‌تواند از آن رهایی یابد. این فضا، بحران هویتی عمیقی را به تصویر می‌کشد که در آن عاشق از خود و از عشق خود فاصله گرفته و دچار انزوای درونی است.

جسدى العاشق  
أثرى مات طِفْلاً؟ ولكن  
قلت لى أَيْهَا الشَّعْر: وعد، سَيَبْعُثُ من أول.  
وانتظرتُ، وصدقتُ. ماذا؟ لماذا أَيْهَا المارقُ  
لم تُحرِّكْ إلى بعثه، ساكنًا؟  
أهنالك

فى الحبِّ، فى الشعر  
ما يخنق الفضاء، وما يقتل الرجاء  
ولماذا، إذًا، لا تموت السماء؟ (همان: ۱۱۲).  
ترجمه: جسم عاشق من

ایا زمانی که کودک بودم مرد؟ اما

تو به من گفتی ای عشق: وعده‌های است از اول برخواهد خاست

و من انتظار کشیدم و باور کردم. چه چیزی؟ چرا ای معترض

حرکتی برای برانگیختن او نکردی؟

ایا در آنجا

در عشق، در شعر

چیزی هست که فضا را خفه کند و امید را بکشد؟

پس چرا آسمان نمی‌میرد.

این متن با عمق و ظرافت خاصی به مسائل اساسی عشق، مرگ و باززایی، و تردیدهای ناشی از آن‌ها می‌پردازد و می‌توان آن را به‌خوبی با مفهوم فوق تطبیق داد. شاعر با بیان اینکه «جسد عاشق» در کودکی مرده است، به نوعی از مرگ زود هنگام عشق و از دست رفتن بی‌گناهی در رابطه عاشقانه اشاره می‌کند؛ عشق در اینجا نه تنها به معنای زندگی و پویایی نیست، بلکه به مرگ و رکود منجر شده است. اما با وجود این مرگ زودرس، شاعر به وعده‌ای که شعر به او می‌دهد، امیدوار است: وعده‌ای که عشق می‌تواند دوباره از نقطه آغازین زنده شود و هویت عاشق را بازسازی کند. او در انتظار این بعثت دوباره نشسته و به شکلی نمادین به قدرت احیای شعر و عشق اعتماد دارد. با این حال، تردیدی عمیق در وجود او شکل می‌گیرد: چرا هیچ چیزی برای بازگشت این عشق مرده به حرکت در نمی‌آید؟ این سؤال نه تنها بیانگر نوعی ناامیدی از تحقق وعده‌های شعر است، بلکه به احساس عمیق از خودبیگانگی نیز اشاره دارد؛ جایی که عشق و هویت، به جای اینکه به طور طبیعی بازگردانده شوند، در رکود و سکون باقی می‌مانند.

همچنین شاعر از خود می‌پرسد که آیا در ذات عشق و شعر، چیزی وجود دارد که باعث خفگی و مرگ فضای روحانی آن‌ها می‌شود؟ این پرسش به نقطه‌ای می‌رسد که او با تضادی تلخ مواجه می‌شود: اگر عشق و شعر واقعاً این قدرت را دارند که هویت را بازسازی کنند، چرا این‌گونه به بن‌بست و مرگ منتهی می‌شوند؟ در این جا، عشق و شعر به جای اینکه منبعی برای احیا و باززایی باشند، به نمادهایی از خودبیگانگی و فروپاشی هویت تبدیل می‌شوند. آسمان عشق که باید منبع امید و زندگی باشد، چرا به مرگ و خفقان منتهی نمی‌شود؟ این تضاد و تردید درونی، نمایانگر یک بحران هویتی است که در رابطه عاشقانه به وجود می‌آید؛ رابطه‌ای که به جای تقویت و تثبیت هویت، به تدریج آن را از درون می‌خورد و فرو می‌پاشاند.

شاعر در اینجا به طور هوشمندانه‌ای نشان می‌دهد که عشق می‌تواند به جای ایجاد هویتی جدید و زنده، به مرگی خاموش و از خودبیگانگی منجر شود، به طوری که نه تنها عاشق بلکه تمام فضای

عاشقانه، در خفقان و سکون گرفتار می‌شود. در هر دو شعر کردی و عربی، شباهت اصلی در نمایش مرگ زود هنگام عشق و بحران هویتی است. در هر دو شعر، عشق از جایگاه سازنده و احیاگر خود خارج شده و به چیزی تهی و بی‌روح تبدیل می‌شود که نه تنها رابطه عاشقانه را نابود می‌کند، بلکه هویت فردی عاشق را نیز تهدید می‌کند. در هر دو اثر، شاعر به نمایش فرآیند تدریجی از خودبیگانگی می‌پردازد که در آن عشق به تدریج از میان می‌رود و عاشق به موجودی بی‌هویت و مصنوعی بدل می‌شود. در این میان، بحران هویتی به وضوح به عنوان نتیجه‌ای از مرگ عشق و از دست رفتن معانی زندگی و عواطف انسان‌ها به تصویر کشیده می‌شود. با این حال، تفاوت‌های قابل توجهی نیز در نحوه پرداخت به این موضوعات در هر شعر دیده می‌شود. در شعر کردی، به‌ویژه تمرکز بر تحول تدریجی هویت و تبدیل شدن به چیزی تهی و بی‌روح است، به گونه‌ای که شاعر و معشوق به موجوداتی شبیه به عروسک‌های شیشه‌ای بدل می‌شوند. این تصویر، بیشتر بر از خودبیگانگی درونی و تبدیل شدن به نسخه‌های مصنوعی و بی‌جان از انسان تأکید دارد. در مقابل، در شعر عربی، بحران هویتی و مرگ عشق بیشتر در قالب گناه و تسلیم تقدیر به‌نمایش گذاشته می‌شود. در اینجا، شاعر بیشتر بر احساس گناه و پذیرش سرنوشت تلخ تأکید می‌کند و عشق را به عنوان نیرویی آلوده به گناه و فساد معرفی می‌کند که نه تنها هویت عاشق بلکه معنای زندگی او را نیز از بین می‌برد.

### ۳- نتیجه‌گیری

در این پژوهش، مضامین عاشقانه در اشعار بختیار علی و ادونیس با تأکید بر تحلیل تطبیقی بررسی شد. یافته‌ها نشان دادند که این دو شاعر، علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی، زبانی، و تاریخی، عشق را به عنوان نیرویی بنیادی در ساختار شعر خود به کار گرفته‌اند، اما شیوه‌های پرداخت به این مفهوم متفاوت است. بختیار علی با استفاده از زبانی فلسفی و گاه سمبولیک، عشق را به مثابه مفهومی پیچیده و تناقض‌آمیز مطرح می‌کند که در عین آزادسازی، گاهی عامل اسارت روحی می‌شود. در مقابل، ادونیس عشق را به عنوان نیرویی متعالی و نماد رهایی از قیدهای هویتی و اجتماعی می‌بیند که می‌تواند افق‌های جدیدی در شناخت خویش و دیگران بگشاید. در پاسخ به سوال اول پژوهش، مشخص شد که در اشعار بختیار علی، عشق نه تنها به عنوان یک احساس شخصی بلکه به عنوان مفهومی عمیق و پیچیده با ابعاد فلسفی و اجتماعی ظهور می‌کند. او عشق را در تضاد با اسارت‌های اجتماعی و سیاسی قرار می‌دهد و از آن به عنوان ابزاری برای آزادی فردی و اجتماعی بهره می‌برد. در حالی که ادونیس در شعر خود به عشق به عنوان نیرویی اسطوره‌ای و متعالی می‌نگرد که می‌تواند انسان را از قید و بندهای زمینی رهایی بخشد و به یک دگرگونی عمیق در هویت فردی و جمعی منجر شود. در اشعار

ادونیس، عشق بیشتر جنبه‌ای رهایی‌بخش و ایدئولوژیک دارد و از آن برای بازسازی مفاهیم سنتی و تجدید هویت اجتماعی بهره برده است.

در پاسخ به سوال دوم، این پژوهش نشان داد که شباهت‌های قابل توجهی میان دیدگاه‌های بختیار علی و ادونیس در پرداخت به عشق وجود دارد. هر دو شاعر عشق را به عنوان نیرویی مثبت و تحول‌آفرین می‌بینند که می‌تواند انسان را از محدودیت‌های فردی و اجتماعی رها سازد. با این حال، تفاوت‌های چشمگیری در رویکردهای این دو شاعر مشاهده می‌شود: بختیار علی در اشعار خود به طور واضح‌تر و عمیق‌تر به ابعاد اجتماعی و سیاسی عشق پرداخته و از آن به عنوان ابزاری برای نقد و تغییر شرایط اجتماعی استفاده می‌کند. از سوی دیگر، ادونیس بیشتر به جنبه‌های متافیزیکی و اسطوره‌ای عشق تأکید دارد و آن را به عنوان نیرویی آزادی‌بخش از قید و بندهای انسانی و فرهنگی می‌شناسد. همچنین در پاسخ به سوال آخر، این پژوهش نشان داد که علیرغم تفاوت‌های زبانی و فرهنگی این دو شاعر، نگاه آن‌ها به عشق به عنوان نیرویی جهانی و مشترک در شعر عربی و کردی می‌تواند به ایجاد زبانی مشترک در حوزه ادبیات عاشقانه کمک کند. در اشعار هر دو شاعر، عشق به عنوان مفهومی همه‌جانبه و فراتر از مرزهای فردی و قومی مطرح شده است که در نهایت می‌تواند به عنوان پلی میان فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف در ادبیات استفاده شود.

## منابع

### الف) فارسی و عربی:

- ادونیس (۱۳۸۷). *کارنامه باد*. ترجمه عبدالرضا رضائی‌نیا. تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۲۰۰۳). *أول الجسد آخر البحر*. الطبعه الأولى، دار الساقی.
- امین مقدسی، ابوالحسن و مهدیه قیصری (۱۳۹۷). «واکاوی کارکرد رؤیا در سروده‌های ادونیس». *فصلنامه ادب عربی*، دوره ۱۰، ش. ۲، صص. ۱ تا ۲۰.
- بخشی‌زاده، معصومه و بهروز رومیانی (۱۳۹۵). «مقایسه رویکرد عاشقانه‌سرایی در شعر معاصر فارسی و عربی (با تمرکز بر آثار شاملو، نزار قبانی و ادونیس)». *یازدهمین گردهمایی بین المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی*. صص. ۱۴۶۲ تا ۱۴۹۴.
- خضری، کاوه (۱۳۹۲). *تصویر عشق در شعر ادونیس* پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۶). *لغت‌نامه*. زیر نظر دکتر معین. تهران: دانشگاه تهران.
- دیباچی، سید ابراهیمو نرگس لرستانی و مسعود باوان‌پوری (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی ادبیات غنایی عربی و کردی با نگاهی بر معشوق در دو ادبیات». *اولین همایش ملی الکترونیکی علوم انسانی اسلامی*.
- علی، بختیار (۱۳۹۲). *قصر پرنده‌گان غمگین*. ترجمه رضا کریم‌مجاور. چاپ دوم، تهران: افراز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۹). *غروب پروانه*. ترجمه مریوان حلبچه‌ای. چاپ چهارم، تهران: نیماژ.

عہلی، بہ اختیار (۲۰۱۹). شہویک ٹاسمان پر بوو له تهستړه شیت. ناوہندی پوښنیري رهہند.